

نیم نگاهی به سوره ی توبه!

نادره افشاری

نام دوم سوره ی توبه را در قرآن، برائت گفته اند که به معنای بیزاری است. انشای این سوره آخرین مرحله ای است که آن را وحی یا نزول قرآن نامیده اند؛ به همین دلیل هم سوره ای مدنی است؛ به این مفهوم که در اوج قدرت سیاسی/ایدئولوژیک محمد بر زبان او جاری شده است. در واقع می توان سوره ی توبه را تکامل دیدگاه های قدرت طلبانه ی محمد تعریف کرد. چرا که اگر سوره های دیگر قرآن «به نام خداوند مهربان و بخشنده» آغاز می شود، در این سوره، محمد از زبان الله از همان آغاز شمشیرش را بر علیه دگراندیشان از رو می بندد و ایشان را چه در این جهان و چه در جهان دیگر به قتل و حرق و شکنجه و دیگر عذاب های الیم و شدید تهدید می کند. سوره ی توبه نهمین سوره ی قرآن است و ۱۲۹ آیه دارد.

آیه ی نخست با بیزاری الله و محمد از مشرکان و کسانی که با آن ها پیمان بسته اند، آغاز می شود؛ بی توجه به این که محمد خود با مشرکان پیمان بسته است.

در آیه ی دوم «پس چهار ماه به شما [غیرمسلمانان] مهلت داده شده است که در این سرزمین سیر کنید و بدانید که از الله [یا لشکر مسلمانان] نتوانید گریخت و اوست که کافران را رسوا می سازد.»

ویژگی خاصی که در این آیه ها به چشم می خورد، در هم شدن نقش کفار و مشرکان است. شاید هم تفکیک هایی که ما بعدها بین این دو گروه عقیدتی خوانده و شنیده ایم، ساخته و پرداخته ی ذهن علمای اسلامی متاخر است و خود «الله» و محمد بین این دو گروه اعتقادی تفکیکی قائل نبوده اند.

شادروان علی دشتی در کتاب پر ارجش «۲۳ سال رسالت» اشاره ای دارد به این که در قرآن، چهره ی محمد و الله گاه چنان در هم پیچیده می شود که تفکیک این دو چهره از هم غیرممکن است. گاه آیه ای در ابتدا از سوی الله انشاء می شود ولی در ادامه به بیان نقطه نظرات و منافع استراتژیک محمد می پردازد. آیه ی اول و دوم سوره ی توبه هم چنین مکانیسمی دارد؛ چرا که اگر الله و پیامبرش از مشرکان بیزارند، چگونه پیامبر با ایشان پیمان بسته است؟!

داستان پیمان بستن پیامبر با مشرکان هم برمی گردد به حجی که محمد در سال هشتم یا نهم هجری برنامه ریزی کرده بود، ولی اهل مکه از ورود محمد به مکه جلوگیری می کنند و محمد شخصا با ایشان پیمانی موسوم به «حذیبیه» می بندد و در این قرارداد با مشرکین قرار می گذارد که مسلمانان، سال بعد برای انجام مراسم حج به مکه سفر کنند. حتما نوشته اند که در متن صلحنامه یا قرارداد حذیبیه، محمد در ابتدا نامش را محمد رسول الله می نویسد؛ اما اهل مکه می گویند که اگر ما تو را به پیامبری قبول داشتیم، چه جای این همه جنگ و کشمکش می بود؟! محمد در آغاز از علی می خواهد نامش را تصحیح کند، اما او سرباز می زند: که به خدا بر نام تو خط بطلان نمی کشم. بعد محمد خود، در متن قرارداد بر ادعای پیامبری اش خط بطلان می کشد و خود را محمد ابن عبدالله می نامد! در این بین موقعیت استراتژیک محمد تغییر می کند و او چون دیگر ضرورتی برای ماندن بر سر پیمانش نمی بیند، از زبان الله قرارداد را یک طرفه فسخ کرده، به مکه حمله می کند.

در آیه ی سوم «در روز حج بزرگ [حج اکبر] از جانب الله و پیامبرش به مردم اعلام می شود که الله و پیامبرش از مشرکان بیزارند؛ پس اگر توبه کنید برایتان بهتر است و لی اگر سرپیچی کنید، بدانید که از الله نتوانید گریخت. و کافران را به عذابی دردناک بشارت ده!» در این آیه جابجا شدن نقش ضمیر سوم شخص جمع و دوم شخص جمع و دوم شخص مفرد قابل تعمق است! در آیه ی بعد با این که الله در اولین آیه ی این سوره، نفرت و بیزاری اش را از پیمان بستن با دگراندیشان [کافران و مشرکان] نشان داده است، اما به نوعی این پیمان را تحمل می کند و در آیه ی بعدی [چهارم] می گوید: «مگر آن گروه از مشرکان که با ایشان پیمان بسته اید. و در پیمان خود کاستی نیاورده اند [زیر قولشان نزده اند] و با هیچ کس بر ضد شما هم دست نشده اند. با اینان به پیمان خویش تا پایان مدتش وفا کنید...»

این ارفاق فقط مربوط می شود به همان چهار ماهی که قرار است آتش بس ادامه داشته باشد؛ یعنی پس از سپری شدن ماه های رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم.

در آیه ی پنجم محمد دریافت این دستور را از سوی الله اعلام می کند: «و چون ماه های حرام به پایان رسید، هر جا مشرکان را یافتید، بکشید و بگیرید و حبس کنید و در همه جا به کمینشان بنشینید...» و البته الله در ادامه ی همین آیه، برای جدایی انداختن بین تیپ های مختلف دشمنان محمد، این دستور را هم انشاء می کند: «اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند، از آن ها دست بردارید...» در آیه ی شماره ی ۷ الله باز هم قول پیشینش را نقض می کند و می فرماید: «چگونه مشرکان را با خدا و پیامبر او پیمانی باشد؟ مگر آن هایی که نزد مسجد الحرام با ایشان پیمان بستید. اگر بر سر پیمانشان ایستادند [شما هم] بر سر پیمانتان بایستید...» آیه ی شماره ی ۸ بار دیگر شک به دل مسلمانان می اندازد که: «چگونه پیمانی باشد که اگر بر شما پیروز شوند، به هیچ عهد و سوگند و خویشاوندی وفا نکنند؟ به زبان خشنودتان می سازند و در دل سر می پیچند و بیشترین عصیانگر اند.» مفهوم این آیه این است که با این که جماعت مورد نظر هنوز پیمان با شما را نشکسته اند، اما چون احتمال دارد که پیمانتان را بشکنند، پس بهتر است که پیامبر خود پیشدستی کند و پیمانش با ایشان را بشکند.

زمینه سازی این پیمان شکنی هم در آیهی شماره ۹ اینگونه آغاز می‌شود: «آیات الله را به بهای اندک فروختند و مردم را از راه الله باز داشتند و بدکاری کردند.» و در شماره ۱۰: «عهد و سوگند و خویشاوندی هیچ مومنی را رعایت نمی‌کنند و مردمی تجاوزکارند.»

در آیهی شماره ۱۱ شرط گذشت از ایشان را، توبه کردن، مسلمان شدن، نماز گزاردن و زکات دادن قرار داده است. به این مفهوم که در صورتی که به تمام ضوابط مسلمانی تن در دادند، برادران دینی محمد و یارانش شناخته می‌شوند. اما باز هم در آیهی شماره ۱۲ تهدیدها جدی و جدی‌تر می‌شود:

«اگر پس از بستن پیمان، سوگند خود [را] شکستند و در دین شما طعن زدند، با پیشوایان کفر قتال کنید که ایشان را رسم سوگند نگه داشتن نیست، باشد که از کردار خود [طعن زدن به پیامبر] باز ایستند.»

قتال کردن از ریشهی قَتَلَ و به مفهوم جنگ به قصد کشتن و از میان برداشتن است. در این آیه باز هم برای تفرقه انداختن میان دگراندیشان، محمد فرمان نابودی و جنگ و قتال با پیشوایان کفر [ائمه الکفر] را صادر می‌کند و بر نابودی کسانی که بر باورهای پیشینشان پایدار مانده‌اند و تن به پیشوایی و رهبری و پیامبری محمد نداده‌اند، تاکید می‌ورزد. این آیه مفهومی جز این ندارد که دیگران یا «باید توبه کنند و نماز بر پای دارند و زکات بپردازند» و یا مرگ و پیمان شکنی از سوی محمد را انتظار بکشند.

آیهی شماره ۱۳ یکی از همان آیه‌هایی است که در آن نقش محمد و الله در هم تنیده می‌شود: «آیا با مردمی که سوگند خود را شکستند و آهنگ اخراج پیامبر کردند و آن‌ها بر ضد شما دشمنی آغاز کردند، نمی‌جنگید؟ آیا از آن‌ها می‌ترسید؟ حال آن که اگر ایمان آورده باشید، سزاوارتر است [و بهتر است] که از الله بترسید و بس!»

در این مرحله دستورات برای پیمان شکنی و عذاب طرف‌مقابل صریح‌تر و سیستماتیک‌تر می‌شود: «با آن‌ها بجنگید. الله ایشان را [به دلیل دگراندیشی] به دست شما عذاب می‌دهد و خوارشان می‌سازد و شما را پیروزی می‌دهد و دل‌های مومنان را خنک می‌کند.» (ش ۱۴) دل‌های مومنان چگونه خنک می‌شود؟ با کشتار ایشان و با عذاب ایشان به دست مسلمانان و با خواری ایشان و صد البته شکست ایشان در این جنگ عقیدتی.

در آیهی شماره ۱۵ الله [محمد] اولتیماتومی به مجاهدان و غازیان این جنگ و دیگر جنگ‌های عقیدتی می‌دهد که: «آیا پنداشته‌اید که [الله] شما را به حال خود و امی‌گذارد، بی آنکه معلوم شود چه کسانی جهاد می‌کنند و چه کسانی همراز الله و محمد و مومنان هستند؟! و در انتها تاکید می‌شود که: «الله به هر کاری که می‌کند، آگاه است.»

گویا در این مرحله در ارتش محمد هم اتفاقاتی می‌افتد. عده‌ای هستند که نمی‌خواهند جهاد کنند. یا به دلیل نسبتی که با قریشیان دارند و یا به دلیل ترس از مرگ و ... کسانی هم هستند که گویا رازدار مومنان و محمد و الله نیستند و برای دشمن [کفار و مشرکان] مثلاً جاسوسی می‌کنند. این اولتیماتوم با این تاکید که الله و بالطبع محمد از ضمیر شما خبر دارد، ضد ضربه را به این مومنان دروغین و جاسوسان و سخن چینان وارد می‌کند.

از آیهی شماره ۱۷ به بعد خط فاصل دیگری بین مردم کشیده می‌شود. اولین فاصله‌گذاری این گونه است: «مشرکان را نرسد که در حالی که به کفر خود اقرار می‌کنند، مسجدهای الله را عمارت کنند. اعمال ایشان ناچیز است و در آتش جاویدانند. گویا این آیه برمی‌گردد به کسانی که مسجدی ساخته‌اند و چون محمد آن مسجد را نپسندیده است و یا از سازندگان آن دل خوشی ندارد، دستور داده است آن مسجد را ویران کرده، با خاک یکسان کنند. این سازندگان مسجد هم مشرک و کافر خوانده می‌شوند که پا از حریم خود تجاوز کرده و مسجد الله را عمارت کرده‌اند. مجازات ایشان هم سوختن در آتش خشم الله و محمد در منطقه‌ای به نام جهنم است که جاویدان - بی زمان - در آن می‌سوزند.

البته در برابر این آیه می‌توان پرسش‌های بدون پاسخ بسیاری از جهان عدم مطرح کرد که مثلاً: در آنجا مکانیسم زمان چگونه است و مکان در عدم چه تعریفی دارد و مفهوم جاویدان که به هر صورت نشان دهنده‌ی زمان درازی است، در خلاء و عدم چه تعریفی می‌تواند داشته باشد و محل انجام این مجازات‌ها و این شکنجه‌گاه و به عبارتی جهنم در کجای این کهکشان مادی قرار دارد و ماده که عنصر تشکیل دهنده‌ی بدن انسان است، در این نابودی به چه شکلی در خواهد آمد و چگونه در یک محل مشخص و زمان مشخص می‌توان ماده را که پراکنده و پوسیده و تبدیل به هزار و یک عنصر دیگر شده است، گرد آورد و سوزاند؟ با این تاکید که هیچ ماده‌ای نمی‌تواند توان سوزاندن دائمی داشته باشد و هیچ ماده‌ای هم نیست که بتوان آن را برای مدت نامحدودی سوزاند. هر ماده‌ای در نقطه جوش خاصی و نقطه ذوب ویژه‌ای تبخیر و سوزانده شده، تبدیل به انرژی می‌شود. بنابراین اساساً موضوع جاویدان بودن فعل سوزاندن از کارکرد می‌افتد. مکان حادثه هم چون طبق گفته‌های خود قرآن و متولیان اسلام، مکان مادی بخصوصی نیست، پس نمی‌تواند وجود واقعی و تاریخی و جغرافیایی داشته باشد.

به بیان محمد کسانی که مسجد الله را عمارت می‌کنند، کسانی‌اند که به الله و روز قیامت ایمان دارند. یعنی همان روز بی زمان و بی مکان و غیر مادی. نماز می‌گزارند و زکات - یعنی مالیات - به محمد می‌دهند و خرج او را تقبل می‌کنند و جز از الله نمی‌ترسند. در این تعریف الله کسی است که وحشتناک و ترسناک است و باید از او همیشه در ترس و لرز به سر برد.

در این مرحله هم محمد یا الله یک خط فرضی دیگر میان همین نمازگزاران و معتقدین به قیامت و زکات دهندگان و خدا ترسان می‌کشند که: «امید است که اینان از هدایت یافتگان باشند.» (ش ۱۸)

در این آیه یک مسلمان و یک مومن، اگر نماز بگزارد و به قیامت معتقد باشد و زکات بدهد و جز از خدا نترسد، معلوم نیست که بتوان او را مسلمان واقعی به حساب آورد و از هدایت‌یافتگان محسوب کرد. در واقع این آیه راه را برای تکفیر کسانی که به فرمان

رهبري زمان و ملايان متولي اسلام تمكين نمي‌کنند، باز گذاشته است که بتوانند اين جماعت مسلمان را هم به بهانه‌هاي ابتكاري و بر اساس منافع حاکمان شرعي وقت، به چارميخ بکشند .

اين خط کشي‌ها به اين صورت ادامه مي‌يابد که: «آيا آب دادن به حاجيان و عمارت مسجدالحرام را با کردهي کسي که به الله و روز قيامت ايمان آورده و در راه الله جهاد کرده، برابر مي‌دانيد؟ نه نزد الله [اين دو جماعت] برابر نيستند و الله ستمکاران را هدايت نمي‌کند.» (ش ۱۹) در تفسير اين آيه مي‌توان گفت که براي محمد تنها کساني مسلمان واقعي هستند که براي منافع استراتژيک پيامبرشان مي‌جنگند و به کارهاي حقوق بشرانه و انساني‌اي از قبيل آب دادن به تشنگان و حتا بازسازي مسجدالحرام بسنده نمي‌کنند. تاکيد آخر جمله مبني بر عدم هدايت ستمکاران از سوي الله و بلافاصله پس از اين فاصله‌گذاري بين دو قشر مختلف مسلمانان قابل تامل است. البته مترجم در زير نويس اين آيه و در رابطه با شان نزول اين آيه نوشته است که مراد از مجاهد، حضرت اميرالمومنين علي ابن ابيطالب است .

در آيهي شماره ي ۲۰ خط مشي اصلي مسلمانان واقعي مشخص مي‌شود: «آنان که ايمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه الله به مال و جان خويش جهاد کردند، در نزد الله درجه‌اي عظيم‌تر دارند و کاميافته‌گانند.»
کساني که اسلام را در وجه عرفاني و انساني آن مي‌فهمند، بايد توجه داشته باشند که اگر محمد زماني از «لا اكره في الدين» و «لکم دينکم ولي دين» سخن گفته است، مربوط به زماني بوده است که هنوز شرايط و امکان تحقق حکومت اسلامي را براي خودش ميسر نمي‌ديد. به همين دليل هم با ادبياتي انساني و دگراندیش پسند و صلح‌جويانه [البته با همان زبان ۱۴۰۰ سال پيش] با پيرامونش برخورد مي‌کرد. اما پس از دست يافتن به بخشي از قدرت و تصور امکان تحقق روياهي جهانگشايناهش، نوع بيان و شيوه‌ي برخوردش با اعراب و بالطبع با دگراندیشان و مردم سرزمين‌هاي ديگر به کلي تفاوت مي‌کند و به همين دليل هم در قرآن ما عملا با چند محمد روبرو هستيم. يکي محمدي است که تلاش مي‌کند با شيوه‌اي انساني، عقايدش را به پيرامونش بقبولاند و براي اين کار بيانش بخصوص در سوره‌هاي مكي قرآن، تفاوتی اساسي دارد با بخش مدني سوره‌هاي قرآن. در واقع بحث جهاد و کشتار دگراندیشان و حمله به ايشان و قتال ايشان و به بردگي بردن خانواده‌هاي ايشان و غنيمت گرفتن اموال و خانواده‌هاي کساني که محمد آنان را دشمن خويش و مانع تحقق حکومت مطلقه‌ي اسلامي‌اش مي‌داند، از مدينه و با تغيير کيفي توان و قدرت استراتژيکي او آغاز مي‌شود. در قرآن دو گونه الله و دو گونه محمد قابل رويت است. و به همين دليل هم تاسي‌اي که بخشي از مسلمانان ما - مثلا ملي/مذهبي‌هاي داخل و خارج ايران - به حرف‌ها و سوره‌هاي مكي قرآن مي‌کنند، اساسا بخش منسوخ قرآن است و بخش ناسخ و نسخ‌کننده‌ي قرآن بخصوص سوره‌ي توبه و سوره‌ي نور است که از سوره‌هاي انشا شده‌ي سال‌هاي آخر عمر محمد است .

در آيه‌ي بعد به همين مسلماناني که ايمان آورده‌اند و در راه الله جهاد کرده‌اند: «الله به رحمت و خشنودي خود و بهشتي که در آن نعمت‌هاي جاويدان باشد، بشارتشان مي‌دهد.» (ش ۲۱) و در ادامه: «در آن بهشت جاويدان بمانند؛ زيرا اجر و مزد بزرگ در نزد الله است.» (ش ۲۱) به ذکارت خاصي نياز نيست تا بفهميم که در هزاره‌ي سوم چگونه تروريست‌هاي اسلامي‌اي از نوع القاعده، چنين مشتاقانه در طلب بهشت جاويدان وعده شده در قرآن محمد، خودشان را به آب و آتش مي‌زنند و با انجام عمليات انتحاري، زندگي همهي مردم از همهي سرزمين‌ها را از امنيت تهی مي‌سازند!

از سوي ديگر اختلاف انداختن در ميان خانواده‌هايي که تا پيش از ظهور اسلام، همراه و يار هم بوده‌اند، از همين‌جا و در آيه‌ي بعدي آغاز مي‌شود: «اي کساني که ايمان آورده‌ايد، اگر پدران و برادرانتان دوست دارند که کفر را به جاي ايمان برگزينند، آن‌ها را به دوستي مگيريد و هرکس از شما [ايشان را] دوست بدارد، از ستمکاران خواهد بود.» (ش ۲۳)

ايرانياني که اندکي از بهار جواني فاصله گرفته‌اند، افاضات سيد روح‌الله خميني را در همين راستا و تفرقه انداختن بين خانواده‌ها را خود به چشم ديده و خيلي‌ها هم داغ اين فاصله‌گذاري را کشيده‌اند. همان دوراني که امثال محمدي گيلاني قاضي القضاات حکومت اسلامي، پسرانش را فديه‌ي استحکام پايه‌هاي قدرت رهبر عقيدي‌اش شخص سيد روح الله خميني مي‌کرد. شيريني خوردن مادران بيچاره‌اي که فرزندان‌شان را به جلادان حکومت اسلامي لو مي‌دادند - هم - از آن داستان‌هاي غم انگيزي است که اين تفرقه‌افکني‌هاي اسلامي را بر مبناي همين آيه‌هاي قرآني، بين مردم مسلمان ايران نهادينه کرده است!

در آيه‌ي بعدي تاکيدي اساسي بر شيوه‌ي اصلي مسلمان ماندن مدعيان مسلمان است: «بگو: اگر پدران و فرزندان و برادرانتان و زنان و خويشاوندانتان و اموالي که اندوخته‌ايد، و تجارتي که از کسادي آن بيم داريد و خانه‌هايي که به آن دلخوش هستيد، براي شما از الله و پيامبرش و جهاد کردن در راه او، دوست داشتني‌تر است، منتظر باشيد تا الله فرمان خويش بياورد و الله نافرمانان را هدايت نخواهد کرد.» (ش ۲۴)

در واقع اين آيه اتمام حجتی است براي مسلماناني که مي‌خواهند مسلمان باشند ولي جنگ نمي‌خواهند. خانواده‌شان را دوست دارند. خانه‌هاي ساخته‌اند و در کنار خانواده‌شان زندگي آرامي را مي‌گذرانند. چنين مسلماناني اساسا از هدايت شدگان نيستند. يعني مسلمانان بايد هميشه سرباز باشند. سلاح بر دوش و در حال جنگ و هيچ آرام و قراري براي مسلمانان از سوي محمد و الله پذيرفته نيست. بايد که همگي لباس رزم بپوشند و همهي کار و زندگي‌شان را تنها در جنگ و جهاد و مبارزه و کشتار و قتال و ... خلاصه کنند. اينان تنها مسلماناني هستند که در سال‌هاي آخر عمر محمد از سوي او مسلمان تلقی مي‌شوند. بقيه‌ي مسلمانان از هدايت يافتگان نيستند و اصلا مسلمان به حساب نمي‌آيند. در چند آيه قبل هم ديديم که به ايشان آتش جهنمي که در آن جاويدان خواهند ماند، وعده داده شده است .

در آيه‌ي شماره ي ۲۸ مي‌خوانيم که: «اي کساني که ايمان آورده‌ايد، مشرکان [دگراندیشان] نجس هستند و از سال بعد نبايد به مسجدالحرام نزديک شوند و اگر از بينوايي مي‌ترسيد، الله اگر بخواهد به فضل خويش بي‌نيازان مي‌کند...» داستان ترس از بينوايي

هم مربوط می‌شود به بازار مکاره‌ای که در پیرامون مکه برقرار بوده و همه طیف اعراب با هر عقیده‌ای برای تجارت و سیاحت به این مکان می‌آمده‌اند و حال که محمد امکان یافته است، منطقه را قرق کرده، همه‌ی دیگران را از ورود به این منطقه‌ی محرمه ممنوع اعلام می‌کند و مسلمانان هم نباید بترسند و نگرانی‌ای برای کسادی بازارهای تجارتشان داشته باشند .

و آیه‌ی ۲۹: «با کسانی از اهل کتاب که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و چیزهایی را که الله و پیامش حرام کرده‌اند، برخورد حرام نمی‌کنند، و دین حق را نمی‌پذیرند، جنگ و قتال کنید، تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند.» و این جا هم آپارتاید دینی و فرق گذاشتن بین انسان‌ها تنها به دلیل نپذیرفتن این عقیده‌ی تازه، ذلتی را بر دگراندیشان و شکست خوردگان در این جنگ عقیدتی را تحمیل می‌کند که همچنان و تا همین الان هم تاریخ جهان را به حمام خون بدل ساخته است .

آیه‌ی شماره‌ی ۳۵ هم انواع دیگر شکنجه‌های خداوندی را به دگراندیشان و کسانی که تسلیم محمد نشده‌اند [مسلمان نشده‌اند] وعده می‌دهد: «روزی که در آتش جهنم گداخته شوند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ کنند. این است آن چیزی که برای خود اندوخته بودید. حال طعم اندوخته‌ی خویش را بچشید.» آنانی که زندان‌های حکومت اسلامی را به دلیل دگراندیشی و کمی زاویه داشتن در همان نوع باورهای اسلامی تجربه کرده‌اند، اعمال این شیوه‌های قرآنی را به خوبی با تن و بدن تر دشان حس کرده‌اند .

بله دوستان این است دینی که جهان را ۱۴۰۰ سال است به آتش کشیده است. تنها دینی که بر اساس مرگ و کشتار و جهاد و حذف دگراندیشان امکان پا گرفتن دارد. تجربه‌ی خونین خود ما هم در آغاز هزاره‌ی سوم هم همین است. حکومت اسلامی حاکم بر ایران که جایی خود دارد!!